

نگاهی گذرا به تماشاگه راز

*غلامرضا رحمدل

چکیده

این مقاله برآن است که ضمن معرفی تماشاگه راز و مطالعات نقدشناختی استاد مطهری، شیوه برخورد آن شهید را در بررسی و تحلیل و ارزیابی گونه‌های حافظ پژوهی خاصه حافظ پژوهی مرحوم احمد شاملو با استفاده از یافته‌های نقد جدید، بازشناسی و بازخوانی کند.

بنابراین، مقاله را می‌توان به دو بخش عمده تقسیم کرد:

۱- معرفی دیدگاه‌های نقدشناختی استاد مطهری (نقد نظری)

۲- معرفی تماشاگه راز (نقد عملی)

تماشاگه راز خود به چند بخش قابل تقسیم است:

۱- نقد دیدگاهها

۲- طرحی روشمند برای شناخت حافظ جهت رهیابی به ساختار اندیشه خواجه

۳- تحلیل و تأویل کلیدواژگان غزلیات حافظ

۴- آزمون فرضیه‌های حافظ پژوهی

۵- شناخت مفاهیم و معارف عرفانی

۶- خدا، انسان و طبیعت از دیدگاه عرفا.

واژه‌های کلیدی

مطهری، نقد، تماشاگه راز، حافظ.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پایان جامع علوم انسانی * دانشیار دانشگاه گیلان.

مقدمه

کتاب تماشاگاه راز در بردارندهٔ سلسله سخنرانی‌هایی است از استاد شهید مرتضی مطهری که از سوی انتشارات صدرا و با مقدمهٔ عبدالعظیم صاعدی منتشر شده است. موضوع اصلی این کتاب، نقد و نظر در مورد آثار و احوال لسان‌الغیب حافظ شیرازی است. عرفان قلندرانه و اخلاق رندانه خواجه از یکسو و غزلیات حجمی و آفاق اندیشه‌اش وی از سوی دیگر، آزادگی و بلندنظری وی را آن چنان رازآمیز و متناقض‌نما ساخته «که کس نگشود و نگشاید به حکمت این معما را». ساختار متناقض‌نمای اندیشهٔ ادبی خواجه و فوران خودجوش و ناخودآگاه کلمات، و شبکهٔ ایهام‌های آشنایی‌زدای مهندسی واژگان، «محور عمودی» غزلیات او را آنچنان گسسته‌نما ساخته؛ که به قول مولانا:

هر کسی از ظن خود شد یارِ «او»، حافظ، همان گونه که خود صریحاً ابراز می‌کند هم به شریعت محمدی وادای فرض ایزدی پایبند است و هم به عرف اجتماعی و باورهای پایدار سنتی:

فرض ایزد بگذاریم و به کس بد نکنیم و آنچه گویند روا نیست نگویم رواست^(۱)
از طرفی هم، از «خلاف آمد عادت» کام می‌طلبد و کسب جمعیت از زلف پریشان می‌کند:

از خلاف آمد عادت بطلب کام که من کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم^(۲)
اما با ابزار «خلاف آمد عادت» به تخریب باید‌ها و نباید‌های جامعه نمی‌پردازد، به کسی بدی نمی‌کند، اثبات خود را در نفی دیگران نمی‌بیند و در پوستین این و آن نمی‌خزد زیرا معتقد است:

هرآنکه جانب اهل خدا ننگه دارد خدش در همه حال از بلا ننگه دارد
لذاست که باید گفت، رهیافت به قلمرو غزلیات خواجه مستلزم سفر حجمی^(۳) است نه سفر خطی.
آنانکه گره‌گاه غزلیات خواجه را کشف و شخصیت یکپارچه و صمیمی وی را از لابه‌لای تصاویر گسسته‌نما، ادراک می‌کنند قادرند با رشته‌های نامرئی غزلیات

خواجه، این تناقض‌وارگی و گسسته‌نمایی را به گوهر یگانه شخصیت او ارجاع دهند و رازِ یکپارچگی قطعات گسسته‌نمای اندیشه حافظ را نیز کشف نمایند. اما یکسویه نگرانی که بدون توجه به زیر ساخت یکپارچه شخصیت حافظ، «گسسته‌نما» را عین «گسست» می‌پندارند، از ظن خود، یار خواجه شده‌اند، لذاست که:

از نظر گه گفتشان شد مختلف این یکی دالش لقب داد آن الف^(۴)

استاد مطهری در زمره آن دسته از علمای ربانی است که ذوق خلاق و ذهن کنجکاو و زیبایی‌جویانه آنها منطق و فلسفه و کلام را با چاشنی ادب و عرفان درمی‌آمیزد و «لطایف حکمی را با نکات قرآنی» به رشته سخن می‌پیوندد و منطق متذوقانه و تأثیرگذار آنها می‌کوشد تا به جای اقناع عقلها به تسخیر قلبها بپردازد. نمونه‌هایی از این نحله علمای ربانی را محمدرضا حکیمی^(۵) و دکتر صادق آینه‌وند^(۶) در برخی از آثار محققانه خود معرفی کرده‌اند. اصولاً تحقیقات و تألیفات استاد مطهری، بیشتر جنبه ایجابی و اثباتی دارد تا سلبی و انکاری، یعنی ایشان به جای آن که توجه خود را به عیوب و نقایص آرا و افکار مخالفان متمرکز ساخته، با نفی اندیشه مخالفان، حقانیت اندیشه خود را اثبات کند، با بیانی روشن و ادبیاتی سهل و ممتنع، همت خود را به تبیین ابعاد مفهوم شناختی و معرفت‌شناختی حوزه‌های مختلف حکمت و معارف اسلامی، معطوف می‌دارد و به جای موضع‌گیری و دفاع مستقیم از حریم مکتب، دفاع کارآمدتری را در پیش می‌گیرد و به معرفی روشمند و مؤثر معارف اسلامی می‌پردازد و بدین ترتیب قلم و خطابه خود را به مکانیزم دفاعی نیرومندتر و راهبردی‌تر مجهز می‌نماید. اما با این همه در مواقع ضروری، برای خنثی‌سازی القائنات غیرعلمی و شبیه افکنی‌های مغرضانه و اصلاح اجتهادات کژتابانه، خطابه و قلم را به عرصه نقد می‌کشاند.

نقدهای شهید مطهری اعم از نقد اجتماعی، فلسفی و ادبی، دو ویژگی برجسته دارد:

۱- به جای رویکرد به شیوه‌های زنگار خورده جدلی و مجادله‌ای به روشهای نقد علمی روی می‌آورد و می‌کوشد تا با بهره‌گیری از روانشناسی و جامعه‌شناسی نقد، به ساختار عاطفی و اجتماعی متن مورد نقد راه یابد. به عبارت دیگر، به روش

نقد جامعه‌شناختی عمل می‌کند و «توصیف صحیح متن را مقدم بر ارزیابی آن می‌شمارد».^(۷)

۲- در فرایند نقد و مراحل طرح و تبیین حوزه‌های مفهومی و معرفتی متن، افسار سخن از دست استاد خارج نمی‌شود و قلم ایشان مانند قلم‌های هیجان زده و احساساتی، متعرض شخصیت افراد نمی‌گردد و نقد ایدئولوژیک را از دگماتیسم ادبی متمایز می‌شمارد.

اصولاً ادبیات نقد، در سیره علوی، ادبیاتی جوانمردانه، راهکارجویانه و آزادمنشانه است؛ لذاست که وقتی، نظر امام علی(ع) را در مورد شاعران، جویا شده و از حضرت می‌خواهند که بهترین شاعر را معرفی کند، حضرت پس از ذکر مقدمه‌ای که مفاد این مقدمه خود در نقد معاصر، جایگاه تعریف شده‌ای دارد، می‌فرماید: الملك الضلیل یعنی امرء القیس، و بدین ترتیب، چشم‌اندازی روشن از قضاوت عادلانه و نقد منصفانه را ارائه می‌دهد.^(۸)

امرء القیس شاعری عیاش و بی‌بند و بار بود و حتی برای زنان پدرش حجرالکندی پادشاه لخمی شعر عاشقانه می‌ساخت و پدرش او را از خود رانده بود. و دورنمایی غالب آثارش در ترازوی نقد اخلاقی، وزن و مقداری ندارد و این در حالی است که شعرای برجسته مسلمان، مثل حسان بن ثابت انصاری، زحر بن قیس، نعمان و نعیم و نصر، پسران عجلان انصاری، شاعر انقلابی شیعه، شهید عبدالرحمن بن حنبل نیز که اشعار آنها میزان و معیار ادبیات آیینی بود در زمان امام علی(ع) حضور داشتند، اما امام از دایره نقد منصفانه و آزاد اندیشانه خارج نشد و عدالت را قربانی علقه‌های عاطفی نساخت.

همچنین در نقد ایدئولوژیک، کلام خالق را باید معیار ارزیابی قرار داد آنجا که می‌فرماید: دشمنی با قومی موجب آن نشود که «در قضاوت» پای را از دایره عدالت خارج سازید، عدالت بورزید که به تقوا نزدیک‌تر است: «لایجرمنکم شنئان قوم علی ان لاتعدلوا اعدلوا هو اقرب للتقوی».^(۹)

اصولاً، ابعاد نقد شناختی آثار شهید مطهری را می‌توان به سه بخش عمده تقسیم

کرد:

- ۱- نقد دیدگاههای ماتریالیستی که نمونه‌ای از این نحله نقد را می‌توان در «علل گرایش به مادیگری» ملاحظه کرد.
- ۲- نقد تاریخی که نمونه برجسته آن، دوره سه‌جلدی حماسه حسینی است که در آن، ضمن تحلیل تاریخ عاشورا، دیدگاههای عاشورا شناختی علمای قدیم و معاصر را به بوته نقد می‌کشاند.
- ۳- نقد لغزشهای تأویلی، که نمونه‌هایی از آن را در کتاب جامع و تاریخ می‌توان ملاحظه کرد. استاد در این کتاب، برخی از دیدگاههای غیرشفاف روشنفکران دینی را که تحت تأثیر جریان علم زدگی‌های معاصر بوده‌اند، نقد می‌کند و دیدگاههای خود را برای اصلاح لغزشها بیان می‌نماید.
- ۴- نقد ادبی، که یکی از برجسته‌ترین آنها، سلسله سخنرانیهای حافظ‌شناسی است که بعد از شهادت استاد، تحت عنوان تماشاگه راز از طرف انتشارات صدرا در سال ۱۳۵۹ به چاپ رسیده است.

بحث

نقد دیدگاهها

در این بخش از کتاب، استاد به نقد دیدگاههای ماتریالیستی، خاصه نقد دیدگاههای حافظ پژوهی آقای احمد شاملو می‌پردازد. فرضیه اصلی نظر استاد در این نقد آن است که نگاه ماتریالیستی به اندیشه حافظ از جمله تشبثات جدید مادی‌گرایان است که در راستای تخریب شخصیت چهره‌های محبوب و ماندگار تاریخ انجام می‌گیرد.^(۱۰) استاد، شبهات ناروایی را که از سوی حافظ پژوهان ماتریالیست به لسان‌الغیب نسبت داده می‌شود به دو بخش عمده دسته‌بندی می‌کند:

۱- کُفرگویی و انکار معاد

۲- عقاید لغزان و احوال متلون

ایشان سپس به شیوه نقدهای علمی و استنادی به ذکر نمونه‌هایی از شبهات اشاره شده از سوی حافظ‌پژوهان می‌پردازد و سپس به شبهات متناسبه پاسخ می‌دهد. شهید مطهری ابتدا به ذکر نمونه‌ها و نقل عبارتهایی از «کافرانگاری» حافظ از نظر احمد شاملو می‌پردازد از جمله:

«براستی کیست این قلندر یک لاقبای کفرگو که در تاریکترین ادوار سلطه ریاکاران زهده فروش یک تنه وعده رستاخیز را انکار می‌کند، خدا را عشق و شیطان را عقل می‌خواند و شلنگ‌انداز و دست افشان می‌گذرد که:

این خرقة که من دارم در رهن شراب اولی^۱ وین دفتر بی معنی غرق می‌ناب اولی^(۱۱)
و یا تسخر زنان می‌پرسد:

چو طفلان تا کی ای زاهد فریبی به سیب بوستان و جوی شیرم^(۱۲)

و یا آشکارا به باور نداشتن مواعید مذهبی اقرار می‌کند، فی‌المثل:

من که امروزم بهشت نقد حاصل می‌شود وعده فردای زاهد را چرا باور کنم^{(۱۳) و (۱۴)}

به راستی کیست این مرد عجیب که با این همه حتی در خانه قشری‌ترین مردم این دیار نیز کتابش را با قرآن و مثنوی، در یک طاقچه می‌نهند، بی‌طهارت دست به رویش نمی‌برند و چون به دست گرفتند همچون کتاب آسمانی می‌بوسند و به پیشانی می‌گذرانند، سروش غیبش می‌دانند و سرنوشت اعمال و افعال خود را تمام بدو می‌سپارند؟ کیست این مرد کافر که چنین به حرمت در صف اولیاش می‌نشانند^(۱۵)

شهید مطهری در پاسخ به اظهارات احمد شاملو به دو نکته، اشارت می‌کند:

الف. آشکار ساختن شتابزدگی حافظ پژوه مورد بحث در ابیات مورد استناد. استاد در این پاسخ به نوعی از منطق نقد روی می‌آورد که ویتگنشتاین از آن به کار برد، کلمه تعبیر می‌نماید و می‌گوید: کلمه در کاربرد زبانی و واژه در گزاره‌های کلامی معنی و مفهوم می‌یابند و کاربرد کاملاً خاص دارند و برای یافتن معنای یک واژه به جای رجوع به فرهنگ لغات باید به کاربرد آن در زمینه خاص آن توجه کرد.^(۱۶)

استاد مطهری به کاربرد کلمه «عیش» در شعر حافظ اشاره می‌کند که احمد شاملو، همه آنها را معادل مفهوم خوشباشی گرفته، در حالی که عیش در شعر حافظ معادل و مرادف درمان دل و درد دین است. استاد می‌گوید: من نمی‌دانم کسانی که مفهوم عیش حافظ را به خوشباشی و به اصطلاح اپیکوریسم توجیه می‌کنند این بیت را چگونه تفسیر می‌کنند:

نمی‌بینم نشاط عیش در کس نه درمان دلی نه درد دینی^(۱۷)
 و مفهوم «عشرت» نیز به معنی شادخواری و لذت‌طلبی نیست، بلکه مفهومی
 نشانه‌شناختی از نیروی حیاتبخش معنوی و انرژی متراکمی است که در پرتو خودسازی
 و تزکیه نفس به دست می‌آید و لحظه‌های زندگی انسان را گرم و فعال و سرزنده
 نگه می‌دارد و موجب می‌شود که انسان، سربلند و روسفید به جهان دیگر گام گذارد:

عشرت کنیم ورنه به حسرت کشندمان روزی که رخت جان به جهانی دگرکشیم^(۱۸)

ب. در این خصوص شهید مطهری با بهره‌گیری از راهکارهای برهان استقرایی
 امثال متعددی از دیوان حافظ ذکر می‌کند که این شواهد به صراحت و قاطعیت، شبهه
 کافرپنداری حافظ را نقض کرده، چهره‌های معنوی، متعبّد و متشرع از او ترسیم می‌کند
 و بدین ترتیب ضمن اثبات بطلان مدعای احمد شاملو سیمای قرآنی و عرفانی حافظ
 نیز رخ می‌نماید. نمونه‌هایی از این شواهد امثال:

حجاب چهره جان می‌شود غبار تنم خوشا دمی که ازین چهره پرده برفکنم^(۱۹)
 هر آنکه جانب اهل خدا نگه دارد خداهش در همه حال از بلا نگه دارد^(۲۰)
 حافظا در کنج فقر و خلوت شبهای تار تا بود وردت دعا و درس قرآن غم مخور^(۲۱)

شهید مطهری برای اثبات بطلان مدعای ماتریالیستی احمد شاملو در مورد حافظ،
 علاوه بر مستندات شعری از مستندات تاریخی نیز بهره می‌گیرد؛ یعنی نه به سیاق
 پژوهشهای مبتنی بر نقد تاریخی، عناصر «فرامتنی» را اصل و «متن» را فرع قرار می‌دهد
 و نه به سیاق محققین هرمنوتیک‌گرای متن محور، به انکار هرگونه شواهد و قرائن
 فرامتن پرداخته و خوانش مستقیم متن را تنها معیار کشف اندیشه مؤلف می‌پندارد.

استاد در اقامه برهان فرامتنی (تاریخی) به اظهارات معاصرین شاخص و موثق حافظ
 استناد می‌کند و سیمای روحانی و عرفانی حافظ را در پرتو نقل اظهارات این روایان
 ثقه به تصویر می‌کشد. از جمله به یاد کرد نیکوی محمد گلندام گردآورنده غزلیات خواجه
 در حق خواجه، استناد می‌کند که با تعبیری آمیخته از تحسین و تمجید به توصیف
 مقام و منزلت روحانی او پرداخته است و خواجه را وارث صفات ملکوتی دانسته
 و مرشد کامل، شهید، فخر علما، معدن لطایف روحانی و مخزن معارف سبحانی‌اش

می‌داند و در مورد عدم جمع‌آوری و تألیف غزلیات خواجه در زمان حیاتش می‌گوید: به واسطهٔ محافظتِ درس قرآن و ملازمت بر تقوا و احسان و بحث کشف و مفتاح مطالعهٔ مصباح و تحصیل قوانین ادب و تجسس دواوین عرب به جمع غزلیات نپرداخت.^(۲۲) همچنین به نقل سخنی از میرسید شریف گرگانی استاد حافظ می‌پردازد که در مجلس درس این استاد هر گاه شعری خوانده می‌شد، استاد، روی در هم می‌کشیدند و می‌گفتند به جای بافتن این ترهات به مطالعهٔ فلسفه و حکمت بپردازید اما در همان حال خود شخصاً از حافظ تقاضا می‌کردند که اشعار جدیدش را قرائت کند و وقتی که با اعتراض شاگردانش مواجه می‌شدند می‌گفتند: شعر حافظ همه الهامات و حدیث قدسی و لطایف حکمی و نکات قرآنی است.

طرح شناخت حافظ

یکی از ابعاد شناخت‌شناسی استاد مطهری در فهم زوایای نامکشوف دیوان خواجه، شناخت شخصیت واقعی خود حافظ است. استاد در این‌باره به شیوهٔ نقد روانشناختی عمل می‌کند و برای ادراک شخصیت حافظ، طرح شناخت‌شناسی اصیلی را بنیان می‌افکند که این طرح در فلسفهٔ شناخت معاصر، هرمنوتیک شلایر ماخر، نام دارد و در زمرهٔ هرمنوتیک مولف محور به شمار می‌آید و هدف منتقد، در آن، راهیابی به شخصیت مولف به مدد روانشناسی کلمات و مباحث مفهوم شناختی و معرفت شناختی و نشانه‌شناختی متن می‌باشد.^(۲۳) استاد برای راهیابی به شخصیت حافظ از طریق متن دیوان او، چند فرضیه را طرح می‌کند، از جمله:

۱- حافظ یک هنرمند است و مثل همه هنرمندان از هر ابزاری اعم از ابزار بیانی، زبانی، مضمونی، زیبایی‌شناختی و... استفاده می‌کند تا تمامی ظرفیت‌های بالقوهٔ هنری را بالفعل نماید. بدیهی است که چنین هنرمندی به آنچه می‌گوید التزام ندارد، بلکه فی‌المثل اگر شعر عرفانی می‌گوید، عرفان وسیله و دستمایهٔ بیان هنرمندانه اوست.

چنین شاعری برای هنر، هدفی جز خود هنر قائل نیست و ارزش هنر را به خارج از نفس هنر، ارجاع نمی‌دهد. (هنر برای هنر)^(۲۴)

۲- حافظ مانند برخی از افراد، اعم از هنرمند، یا غیر هنرمند، شخصیتی احساساتی داشته و ساختار ناپایدار عواطف و احساساتش دستخوش قبض و بسط لحظه‌ها بود. به قول سعدی، در زمره کسانی بود که احوالشان به سرعت برق متحول و ناپایدار است، گهی بر طارم اعلیٰ می‌نشینند و گاهی پشت پای خود را هم نمی‌بینند.^(۲۵) لذاست که گاه تحت تأثیر جاذبه‌های معنوی، ناب‌ترین لحظه‌های عرفانی را به رشته نظم می‌کشید و گاه تحت تأثیر کشش‌های نفسانی و هوسهای دنیایی قرار می‌گرفت و لحظه‌های زمینی و شهوانی را به زبان شعر به ثبت می‌رسانید.

۳- شعر حافظ از نظر درونمایه در گستره‌ای یکدست و منسجم قرار ندارد بلکه مختلف و معلول فراز و فرودها و بست و گشادهای زندگی وی بوده است. اشعاری که به صراحت بیان‌کننده تمایلات شادخوارانه و دم غنیمت شمرانه و خرابات جویانه حافظ است، حاصل تظاهرات دوره جوانی اوست و اشعاری که در آن، وجه عرفانی و معنوی بر سایر ابعاد، غلبه داشته و روی به عشق ملکوتی دارند، ثمره دوره پختگی و کمال سنی شاعر و محصول دورانی است که تب و تابهای جوانی فروکش کرده و عشق و تمایلات انسانی از سطح به عمق انتقال می‌یابد.^(۲۶)

۴- شعر حافظ، عموماً دلالت بر تمایلات شادخوارانه، دم غنیمت شمرانه و لذت‌طلبانه دارد و مفاهیمی مانند شراب، میخانه، عشق، ساقی، زلف، لب و... همه در روابط مستقیم دال و مدلولی خود معنی می‌دهند و به هیچ روی مستعد تأویل و رمز و سمبل نبوده و نمی‌توان این مفاهیم را از مدلول مستقیم و متعارفشان خارج ساخت و به حقیقتی خارج از ساختار دال و مدلولی آنها ارجاع داد.^(۲۷)

۵- شعر حافظ، همه‌اش عرفانی است (شعر حافظ همه بیت الغزل معرفت است) عرفان در شعر حافظ، گاه با بیانی مستقیم اظهار می‌شود و گاه به زبان رمز و سمبل و استعاره و اسطوره.^(۲۸)

استاد مطهری پس از طرح فرضیه‌های پنجگانه، چهار فرض اول را با بهره‌گیری از نقد روشمند، مردود می‌شمارد و فرض پنجم را که دلالت بر عرفانی بودن شعر خواجه و عارف بودن شخص او دارد، اثبات می‌کند.

همانگونه که پیشتر ذکر شد، ذهن نقاد و جستجوگر شهید مطهری، در مواجهه با افکار و آرای مخالف، نه شیوه‌های جدلی و اسکولاستیک را در پیش می‌گیرد و نه به شیوه

منتقدین احساساتی و شعاری به ناسزاگویی و تخطئه و کوفت و کوپ می‌پردازد، زیرا استاد می‌دانست که ساختار سنتی نقد جدلی توانش و ظرفیت لازم را برای پاسخگویی به شبهات و تشکیکات جدید ندارد. تخطئه کوپ آرای مخالفین نیز چه بسا موجب تقویت و تثبیت آنها می‌شود. استاد به جای توسل به دو شیوه ناکارآمد اشاره شده، نقد علمی و روشمند را وجهه همت خود می‌ساخت. او بر این امر واقف بود که اگر از مجاری نقد علمی با آرای و افکار مخالفین برخورد شود، معلوم خواهد شد که اغلب این آرای و افکار، چون از خاستگاه حزبی و تمایلات الحادی نشأت گرفته و به قول مولانا، هنرشان آلوده به غرض است، از اساس، متزلزل و لغزان بوده و در مقابل ادله محکم و علمی به شدت آسیب پذیرند. استاد برای بطلان فرضیه‌های چهارگانه و اثبات فرضیه پنجم دلایل زیر را اقامه می‌کند.^(۲۹)

الف. دلیل فلسفی: اصل بر «اصالت جد» است و بر اساس این اصل هر سخن باید حمل به معنای جدی و ما وَّضِعَ له شود. (اصا الجد)

اگرچه برخی از غزلیات حافظ برحسب «ظاهر» دلالت بر غلبه وجهه هنری بر وجهه فکری و عقیدتی دارد، اما در ابیات متناهی، شخصیت حافظ، ترسیم کننده سیمای انسان وارسته ایست که اندیشه هنری اش برتافته از قرآن است،^(۳۰) با دقتی بر تافته از هنر و تعهد، لطایف حکمی را با نکات قرآنی جمع می‌کند،^(۳۱) سحرخیزی و سلامت‌طلبی را از مکتب قرآن به دست آورده^(۳۲) در کنج فقر و خلوت شبهای تار، وردش دعا و درس قرآن است.^(۳۳) حافظ قرآن با چهارده روایت است، به همین جهت سینه اش گنجیه محبت است،^(۳۴) شاهباز سدره نشینی است که سروش عالم غیب او را به کنگره عرش دعوت می‌کند،^(۳۵) و... این وجه از شخصیت حافظ، «اظهر» است و وجه پیشین، «ظاهر». ظاهر را باید حمل به اظهر کرد نه بالعکس.

ب. دلیل روانشناختی: آنچه که از اشعار حافظ ادراک می‌شود و برای هر خواننده‌ای یقین حاصل می‌کند این است که این اشعار، موج یک روح پاک است که به زبان رسیده است. هرگز یک سخن مصنوعی قادر نیست که حامل این اندازه موج باشد که این چنین بر دلها بنشیند. اصل «سخن کز دل برون آید نشیند لاجرم بر دل» بر این دیوان حاکم است؛ از این جهت و به همین دلیل، شعر حافظ نمونه کوچکی است از قرآن، صحیفه، نهج البلاغه و دعای کمیل و ابوحمزه.^(۳۶)

۲- فرضیه دوم: این فرضیه را استاد، برخاسته از تصوّرات و برداشتهای ناصواب ادوارد براون انگلیسی می‌داند. به گفته شهید مطهری، این نظر ادوارد براون ناشی از قضاوت غیرمنطقی او در باره ملت ایران و نوعی قیاس مع الفارق بوده و از مبانی روانشناختی و جامعه شناختی استواری برخوردار نیست. قضاوتی است شتابزده، با پیش فرض بر تلون احوال قوم ایرانی.

۳- فرضیه سوم این بوده است که آن دسته از اشعار حافظ که دلالت بر شادخواری و لالابالگیری و دم غنیمت شمردن دارد، محصول دوران جوانی او می‌باشند و اشعاری که روی به عرفان و معنویت و تقوا داشته و قدسی و عرشی هستند، محصول دوران پختگی او.

دلیلی که استاد بر رد این فرضیه اقامه می‌کند، دلالت بر مطالعه جامع وی از دیوان حافظ و حافظه قوی و ذهن نقاد او دارد.

او برای مردود دانستن این فرضیه به تعداد قابل ملاحظه‌ای از ابیات حافظ اشاره می‌کند که محتوا و دورنمای شادخوارانه و دم غنیمت‌شمرانه دارند، اما معطوف به زمانی هستند که حافظ دوره پیری را طی می‌کرده است، از جمله:

- الف. پیرانه سرم عشق جوانی به سر افتاد وان راز که در دل بنهفتم به در افتاد
از راه نظر مرغ دلم گشت هواگیر ای دیده نگه‌کن که به دام که در افتاد^(۳۷)
- ب. جامی بده که باز به شادی روی یار پیرانه سره‌وای جوانی است در سرم^(۳۸)
- ج. دیدی دلا که آخر پیری و زهد و علم با من چه کرد دیده معشوقه باز من^(۳۹)

۴- فرضیه چهارم: این فرضیه، برتافته از ذهن حافظ پژوهانی است که برای اشعار حافظ، حقیقتی فراتر از ساختار دال و مدلولی قائل نیستند و مفاهیمی مانند می و معشوق و شاهد و زلف و ساقی و دیگر عناصر مفهومی و معرفتی را، حمل به ظاهر کرده و ارزشی خارج از دلالت‌های متعارف و متداول زبانی برای آن در نظر نمی‌گیرند. این دسته از پژوهندگان، تأویلها و تفسیرهای عرفانی اشعار حافظ را، مخدوش دانسته و آنها را منطبق بر طبیعت شعر حافظ نمی‌دانند و معتقدند که تمسک به توجیهاات عرفانی شعر حافظ، ناشی از احترام و ارادتی است که مردم به این شاعر ابراز می‌دارند و می‌خواهند از این طریق، چهره‌ای قدسی و ملکوتی از حافظ ترسیم کنند.

این دسته از حافظ‌شناسان، غافل از آنند که اگر شاعری مثل حافظ بعد از هفت قرن همچنان در ذهن و ضمیر و قلب یک ملت جا دارد، این محبوبیت یکباره به وجود نیامده، بلکه در یک فرایند تاریخی به تدریج شکل گرفته و در باور مردم نهادینه شده است. چه بسیار بوده‌اند، شاعرانی پیش و پس از حافظ که شعرشان با خودشان مرد و در منتهی‌الیه حاشیة تاریخ دفن شد و چه بسیار شاعران دیگری که شعرشان حتی زودتر از خودشان به خاک سپرده شد. شاعرانی که شعرشان از خودشان مشهورتر باشد، انگشت‌شمارند مانند طیب اصفهانی سراینده غزل شورانگیز و ماندگار با مطلع:

غم‌ت در نهانخانه دل نشیند به نازی که لیلی به محل نشیند

و شاعرانی که در آزمون قبول خاطر و لطف سخن سربلند می‌گردند و هم خود و هم شعرشان بر جریده تاریخ و لوح دل یک ملت ثبت می‌شوند انگشت‌شمارترند و حافظ یکی از آن انگشت‌شمارتران است. استاد در این زمینه به دیدگاه‌های حافظ‌شناسانی مانند علی دشتی اشاره می‌کند که پارافراتر گذاشته و می‌گویند: ارزش حافظ در همین عصیان حافظ است؛ در همین است که اصلاً پایبند اصول و مقررات زمان خودش نبوده، تمام ارزش حافظ در همین پشت پا زدنش به این اصول بوده و خود این آزادی و عصیان در مقابل سنن عصر خود و سنت‌شکنی حافظ دلیل بر کمال اوست. دلیل بر آن است که زیون مقررات عصر خود نبوده است.

استاد برای رد نظر پیروان فرضیه چهارم علاوه بر شواهد و قرائن موثق پیشین از شعر حافظ که دلالت بر مقام و منزلت دینی و روحانی وی دارد، به دیدگاه‌های حافظ‌شناسانی مانند محیط طباطبایی استناد می‌کند که در رد نظر کسانی که اصرار بر بی‌اعتنایی حافظ به دین و آئین دارند می‌گفت: «چه اصراری هست که ما حافظ را بی‌دین بدانیم» و با ادله تاریخی اثبات می‌کرد که حافظ در زمان خود در زمره متدینین مشهور بود و در عصر خود و عصرهای بعدی حتی او را شیعه نیز می‌دانستند.^(۴۰)

استاد همچنین به اصل روانشناسی تأثیر باطن بر ظاهر استناد می‌جوید و رنگ رخسار شعر حافظ را گواه بر سُر ضمیر او می‌داند. یعنی، اگر شعر حافظ همه بیت الغزل معرفت است، بدان جهت است که از دلی فاضل و روانی فرهیخته نشأت گرفته است و اگر قند پارسی غزلش، طوطیان هند را شکرشکن می‌کند از آن روست که از

درونی سرزنده و با نشاط سرچشمه می‌گیرد. اگر شعرش بر دل می‌نشیند و دل‌های خوانندگان را بر حول محور فهم مشترک و عواطف آنها را بر حول محور حس مشترک با هم پیوند می‌دهد و بعد از هفتصد سال «هنوز هم اشکها را در خلوت‌های شب جاری می‌کند و دلها را می‌لرزاند باید از دلی آشنا و عامل به رموز عرفان و سیر و سلوک معنوی نشأت گرفته باشد». استاد برای اثبات عارف‌بودن خواجه، هم از تاریخ مدد می‌گیرد و هم از متن غزلیات حافظ. نخست به پیشینه تاریخی عرفان می‌پردازد و تطور تاریخی عرفان پیش از حافظ را مورد بررسی قرار می‌دهد. او در این زمینه می‌گوید: عرفان از زمانی آغاز شد که به صورت یک فلسفه و یک بیان و یک بینش در باره وجود هستی مدون شد.

اما آن کس که عرفان را به صورت علم درآورد، ابن‌عربی بود و شاعران بعد و معاصر او از عرفان او تأثیر پذیرفتند.

به نظر استاد مطهری، عرفان حافظ هم متأثر از اندیشه ابن‌عربی است و تا عرفان ابن‌عربی را نشناسیم نخواهیم توانست رموز و اسرار دیوان حافظ را کشف کنیم.

از پیشینه تاریخی عرفان و تصوف، خاصه تأثیر ابن‌عربی بر حافظ که بگذریم، برای اثبات عارف‌بودن حافظ و شناخت عرفان او، لازم است به آثار به جامانده از عصر حافظ مراجعه کنیم و در این باره بیشتر به آثار بزرگانی نظر بيفکنیم که به طریقی با حافظ حشر و نشر داشته و یا به او ارادات می‌ورزیده‌اند. از القاب ارادت‌آمیز محمدگندام، جامع دیوان خواجه که بگذریم به کاتب قدیمی حافظ می‌رسیم که بسیار نزدیک به زمان او بوده است. او حافظ را سرور و عالم و فاضل و سلطان قاریان قرآن و افضل متأخرین و خورشید دین و پیشوای روحانی رهروان طریقت و فخر خدانشناسان و خداپرستان و ذخیره اولیا و خورشید عرفا لقب داده که از مفاد عبارات این القاب مراتب سلوک معنوی و مدارج شیخوخیت و روحانیت وی معلوم می‌شود.

شهید مطهری معتقد است که عناوین و القاب خواجه بیشتر ناظر به مراتب فضل و کمال او بوده و ثقل توجه آنها بر عرفان خواجه و ملازمت او با قرآن، متمرکز بوده و در این عناوین و القاب، مدارج شعری و ادبی خواجه مسکوت گذاشته شده است و نتیجه می‌گیرد که:

۱- خواجه مانند شاعران حرفه‌ای، مداومت در سرایش شعر نداشته و لذا اشعار زیادی از وی نمانده است.

۲- اصولاً وجهه شعری و ادبی شخصیت خواجه، تحت الشعاع مراتب فضل و کمال و عرفان او بود، بنابراین، گرچه نفوذ اشعارش از دروازه‌های شهر شیراز بلکه از دروازه‌های کشور نیز خارج شده و حتی به قول حافظ زهره و ثریا؛ خنیاگران فلک نیز با شعر خواجه به طرب برخاسته‌اند اما با این همه، مردم، در زمان حافظ او را شخصی فاضل، عارف، پیشوای روحانی و قاری قرآن می‌شناختند نه شاعر. استاد مطهری برای حصول ادراک درست از مقام عرفانی حافظ، علاوه بر منابع و قرائن و شواهد تاریخی، محقق را به سرچشمه اصلی این شناخت یعنی خود دیوان خواجه ارجاع می‌دهد و جستار او را به دنیای متن هدایت می‌کند و می‌گوید: اگرچه حافظ، التزام و التفاتی به تصوف رسمی و خانقاهی نشان نمی‌داد و حتی در برخی از سروده‌هایش صوفیان را با عناوینی مانند شبهه‌خوار به باد ملامت می‌گرفت و صدق گفتار و رفتار آنها را به تازیانه و تردید می‌کشاند و نقد صوفیانه را آلوده به غش و خرقه‌های آنها را مستوجب آتش می‌شمارد، همچنین نقد صومعه‌داران را بی‌عیار و موعظت آنها را ناستوار می‌داند، اما با این همه از محتوای کلام خواجه این گونه برمی‌آید که به سلوک عرفانی و روحانی برای تزکیه نفس التزام داشته و تعالیم و ارشادات پیر طریقت را راهگشای منزل مقصود می‌دانسته است. چنان که خود گوید:

قطع این مرحله بی‌همراهی خضر مکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی^(۴۱)

و یا:

به کوی عشق منه بی‌دلیل راه قدم که من به خویش نمودم صد اهتمام و نشد^(۴۲)

استاد مطهری، پس از نقد دیدگاه‌های شبهه افکنانه و اثبات مراتب روحانی و عرفانی حافظ به بحث‌های محتوایی روی می‌آورد و حقایق متعالیه‌ای از عرفان نظری در زمینه‌های خدا، انسان، طبیعت از جمله وحدت وجود، وحدت موجود، مظهریت اسماء‌اللہی، انسان، غربت انسان و نظام احسن آفرینش را به زبانی ساده و در عین حال، جذاب و گیرا در قالب بحث‌های مفهوم شناختی و معرفت شناختی شرح و تحلیل می‌کند.

سخن آخر

تماشاگه راز با همه قرب و منزلت و وزانتي که دارد از انتقاد نیز مبرا نیست و این انتقادهای در واقع ناظر به شکل و صورت کار استاد است نه محتوای آن. از جمله، در پاره‌ای از موارد ابیاتی که ایشان از حافظ نقل می‌کنند منطبق با نسخه‌های معتبر موجود نیست، فی‌المثل در بیت زیر:

که‌ای بلند نظر شاهباز سدره نشین نشیمن تو نه این کنج محنت آباد است

در تماشاگه راز به جای شاهباز، پادشاه آمده است که منطبق با متن نیست و کلمه سدره نیز با املا غلط صدره ضبط شده است که این ضبط غلط البته ناشی از سهل‌انگاری پیاده‌کننده نوار و گردآورنده مطالب کتاب است. همچنین یکی از ابیات حافظ به عبارت:

بگوشِ هوش نیوش از من و به عشرت‌کوش که این سخن سحر از هاتقم به گوش آمد

در صفحه ۴۵ کتاب تماشاگه راز این گونه ضبط شده است:

بگوشِ هوش نیوش از من و به عشرت‌کوش که این سخن سحر از هاتقم رسید به گوش

که اصلاً منطبق با متن دیوان حافظ نیست و شعر را از ساختار غزل خارج ساخته است.

نتیجه‌گیری

کتاب تماشاگه راز از دو دیدگاه حائز بررسی و تحلیل است:

۱- شناخت میزان بهره‌مندی شهید مطهری از اصول و معیارهای نقد علمی و التزام ایشان به ارزیابی و تشکیک خردمندانه اندیشه و آرای مخالفان به جای رویکرد هجومی و متعصبانه.

۲- مطالعه ابعاد ادبی شخصیت استاد مطهری و آگاهی تحسین برانگیز ایشان از نکات و دقایق و ظرایف غزلیات حافظ و سیر و تکامل عرفان اسلامی.

شهید مطهری برای نقد و بررسی آرای مخالفان و تحلیل درست از ابعاد هنری شخصیت خواجه، هم از شیوه‌های نقد تاریخی (Historical critical) بهره گرفته و هم از شیوه‌های نقد مبتنی بر توانش متن (هرمنوتیک متن محور).

استاد شهید معتقد است که فهم درست اندیشه حافظ تنها، برای محققینی مقدور است که هم عارف باشند و هم ادیب تا بتوانند در پرتو رموز عرفانی و ظرائف ادبی پیام حافظ را که جامع لطایف حکمی و نکات قرآنی است با تجربه مستقیم و ادراک شهودی، دریافت کنند.

از دیدگاه شهید مطهری، سرچشمه عرفان شورانگیز عاشقانه یعنی عرفان بزرگانی چون حافظ و مولوی و شیخ اشراق، عرفان محی‌الدین عربی است؛ بنابراین مطالعه روشمند عرفان محی‌الدین به عنوان پیش نیاز ورود به پهنه اندیشه حافظ، امری ضروری است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پی‌نوشتها

- ۱- شمس‌الدین محمد حافظ، دیوان غزلیات خواجه حافظ شیرازی، به کوشش دکتر خلیل خطیب‌رهبر، انتشارات صفی‌علیشاه، تهران، ۱۳۶۳، غزل شماره ۲۰.
- ۲- همان، غزل ۳۱۹.
- ۳- جلال‌الدین محمد مولوی، مثنوی معنوی، از روی نسخه نیکلسون، شرکت انتشارات سورۀ مهر، دفتر سوم، بیت ۱۲۵۹، اختلاف‌کردن در چگونگی شکل پیل.
- ۴- وامی از فروغ فرخزاد در تولدی دیگر: سفر حجمی در خط زمان.
- ۵- ادبیات و تعهد در اسلام، محمدرضا حکیمی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۵۸.
- ۶- دکتر صادق آیینی‌وند، ادبیات انقلاب در شیعه، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۲.
- ۷- دیوید دیچز، شیوه‌های نقد ادبی، ترجمۀ غلامحسین یوسفی و محمدتقی صدقیانی، انتشارات علمی، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۶، ص ۵۲۲.
- ۸- نهج‌البلاغه، ترجمۀ سیدجعفر شهیدی، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ ششم، تهران، ۱۳۷۳، حکمت، شماره ۴۵۵.
- ۹- سوره مائده آیه ۸.
- ۱۰- مرتضی مطهری، تماشاگه راز، انتشارات صدرا، ص ۴۱.
- ۱۱- غزل ۴۶۶.
- ۱۲- غزل ۳۳۱.
- ۱۳- غزل ۳۴۶.
- ۱۴- مرتضی مطهری، تماشاگه راز، ص ۴۲.
- ۱۵- همان کتاب، همان صفحه.
- ۱۶- ویتگنشتاین، در باب یقین، ترجمۀ مالک حسینی، انتشارات هرمس، تهران، ۱۳۷۹، ص ۱۵.
- ۱۷- غزل ۴۸۳.
- ۱۸- غزل ۳۷۵.
- ۱۹- غزل ۳۴۲.
- ۲۰- غزل ۱۲۲.
- ۲۱- غزل ۲۵۵.

- ۲۲- مرتضی مطهری، تماشاگاه راز، ص ۴۲.
- ۲۳- احمدواعظی، درآمدی بر هرمنوتیک، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ اول، تهران، ص ۸۶-۸۷.
- ۲۴- مرتضی مطهری، تماشاگاه راز، ص ۷۵.
- ۲۵- همان کتاب، ص ۷۹.
- ۲۶- همان کتاب، ص ۸۰.
- ۲۷- همان کتاب، ص ۸۲.
- ۲۸- همان کتاب، ص ۸۴.
- ۲۹- همان کتاب، ص ۷۸-۸۹.
- ۳۰- ندیدم خوش‌تر از شعر تو حافظ
- ۳۱- زحافظان جهان کس چوبنده جمع نکرد
- ۳۲- صبح خیزی و سلامت‌طلبی چون حافظ
- ۳۳- حافظا در کنج فقر و خلوت شبهای تار
- ۳۴- عشقت رسد به فریاد گر خود به‌سان حافظ
- ۳۵- چه گویمت که به میخانه دوش‌مست و خراب
که ای بلندنظر شاهباز سدره نشین
- ۳۶- مرتضی مطهری، تماشاگاه راز، ص ۷۷.
- ۳۷- غزل ۱۱۰.
- ۳۸- غزل ۳۲۹.
- ۳۹- غزل ۴۰۰.
- ۴۰- احتمالاً مستند آقای محیط طباطبایی در احتمال تشیع حافظ، قرائن و شواهدی مانند ابیات زیر می‌باشند:
- الف: کجاست صوفی دجال چشم ملحد شکل
- ب: حافظ اگر قدم‌زنی در ره‌خاندان به صدق
- ۴۱- غزل ۴۸۸.
- ۴۲- غزل ۱۶۸.
- به قرآنی که اندر سینه داری
- لطایف حکمی با نکات قرآنی
- هرچه کردم همه از دولت قرآن کردم
- تا بود وردت دعا و درس قرآن غم‌مخور
- قرآن زبر بخوانی با چارده روایت
- سروش عالم غیبم چه مژده‌ها داد است
- نشیمن تونه این کنج محنت آباد است
- بگو بسوز که مهدی دین پناه رسید
- بدرقه رخت شود همت شحنه نجف

منابع و مأخذ

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- نهج البلاغه، ترجمه سیدجعفر شهیدی، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ ششم، تهران، ۱۳۷۳.
- ۳- آیین‌ه‌وند، صادق: ادبیات انقلاب در شیعه، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۶۲.
- ۴- حافظ، شمس‌الدین محمد: غزلیات حافظ، به کوشش خلیل خطیب رهبر، انتشارات صفی‌علیشاه، چاپ اول، ۱۳۶۳.
- ۵- حکیمی، محمدرضا: ادبیات و تعهد در اسلام، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۵۸.
- ۶- دیچز، دیوید: شیوه‌های نقد ادبی، ترجمه غلامحسین یوسفی و محمدتقی صدقیانی، انتشارات علمی، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۶.
- ۷- عبدالباقی، محمد فؤاد: المعجم الفهرس لالفاظ قرآن الکریم، انتشارات اسماعیلیان، ۱۳۶۴.
- ۸- فرخزاد، فروغ: تولدی دیگر، انتشارات مروارید، چاپ پانزدهم، تهران، ۱۳۶۸.
- ۹- مطهری، مرتضی: تماشاگه راز، انتشارات صدرا، چاپ مازگرافیک تهران، بی‌تا.
- ۱۰- مولوی، جلال‌الدین محمد: مثنوی معنوی، تصحیح و تحلیل دکتر محمد استعلامی، انتشارات زوار، چاپ سوم، تهران، ۱۳۷۳.
- ۱۱- ویتگنشتاین: در باب یقین، ترجمه مالک حسینی، انتشارات هرمس، تهران، ۱۳۷۹.